




The University of Tehran Press

"Development" between "Power" and "Justice"

Leila Momtaz^{1✉} | Amir Hossein Ranjbarian²

1. Corresponding Author; PhD student in Public International Law, Department of Public and International Law, Faculty of Law and Political Science, University of Tehran, Iran. Email: l.momtaz@yahoo.com
2. Associate Prof., Department of Public and International Law, Faculty of Law and Political Science, University of Tehran, Iran. Email: aranjbar@ut.ac.ir

Article Info	Abstract
Article Type: Research Article	The fracture between developed and developing states, emerged by unequal distribution of the riches of the earth in the last century, reflects the specifics of international development law. International development law is a means of regulating which allows states to choose their political, social and economic organization within the legal framework of sovereign equality and independence, and take step towards development. International development law has played a key role in shaping and strengthening main concepts of international law. Each of these concepts deals with the highest human values on its own. What is logically considered is that power in international community must be shifted in favor of justice. It is obvious that in some cases this movement has paved the way for the realization of such an ideal, and in other cases it stopped in the middle of the road due to the special structure of the international society or has changed its path to power again and failed to reach global solidarity. This paper focuses on clarifying the image of justice as a failed issue in international relations, then by considering the declaration of the right to development conclude that the international community is determined to center development on human being while making the content of this development evolve law according to the altering status of international society.
Pages: 771-795	
Received: 2022/01/02	
Received in revised form: 2022/03/30	
Accepted: 2022/05/23	
Published online: 2024/06/21	
Keywords: <i>development, right to development, international development law, justice, power, solidarity.</i>	
How To Cite	Momtaz, Leila; Ranjbarian, Amir Hossein (2024). "Development" between "Power" and "Justice". <i>Public Law Studies Quarterly</i> , 54 (2), 771-795. DOI: https://doi.com/10.22059/JPLSQ.2022.335071.2962
DOI	10.22059/JPLSQ.2022.335071.2962
Publisher	University of Tehran Press. 



«توسعه» در میانه «قدرت» و «عدالت»

لیلا ممتاز^۱ | امیرحسین رنجبریان^۲

۱. نویسنده مسئول؛ دانشجوی دکتری حقوق بین‌الملل عمومی، گروه حقوق عمومی و بین‌الملل، دانشکده حقوق و علوم سیاسی، دانشگاه تهران، ایران. رایانامه: L.momtaz@yahoo.com

۲. دانشیار، گروه حقوق عمومی و بین‌الملل، دانشکده حقوق و علوم سیاسی، دانشگاه تهران، ایران. رایانامه: aranjbar@ut.ac.ir

اطلاعات مقاله	چکیده
نوع مقاله: پژوهشی	شکاف میان دولت‌های توسعه‌یافته و توسعه‌نیافته که در سده گذشته در اثر توزیع نابرابر ثروت‌ها پدیدار شد، مبین مختصات حقوق بین‌الملل توسعه است. حقوق توسعه وسیله‌ای است برای وضع مقررات تا هر دولت بتواند در محدوده حقوقی برابری تام و همچنین استقلال، سازمان سیاسی، اجتماعی و اقتصادی خود را برگزیند و از این طریق در راه توسعه گام بردارد. حقوق توسعه در شکل‌گیری و تقویت بسیاری از مفاهیم حقوق بین‌الملل سهمی اساسی داشته است. این مفاهیم که هر یک به‌تنهایی با ارزش‌های عالی بشری سروکار دارند، قاعدتاً می‌بایست قدرت را در جامعه بین‌المللی به نفع عدالت به حرکت درآورند. در مواردی این حرکت راه را برای تحقق چنین آرمانی هموار ساخته و در موارد دیگر آن حرکت در میانه راه و آن هم به علت ساختار خاص جامعه بین‌المللی متوقف مانده، یا مجدداً مسیرش را به طرف قدرت تغییر داده و در رسیدن به همبستگی جهانی ناکام مانده است. این مقاله اهتمام خود را مصروف روشن‌سازی سیمایی از عدالت موضوعه ناکام در روابط بین‌الملل کرده و سپس با نظر به اعلامیه حق بر توسعه به این نتیجه منعطف شده که عزم جامعه بین‌المللی در جهت تمرکز توسعه بر انسان و نیز تحول محتوای حقوقی آن با توجه به وضع متغیر جامعه بین‌المللی به حرکت درآمده است.
صفحات: ۷۷۱-۷۹۵	
تاریخ دریافت: ۱۴۰۰/۱۰/۱۲	
تاریخ پذیرش: ۱۴۰۱/۰۱/۱۰	
تاریخ پذیرش: ۱۴۰۱/۰۳/۰۲	
تاریخ انتشار برخط: ۱۴۰۳/۰۴/۰۱	
کلیدواژه‌ها: توسعه، حق بر توسعه، حقوق بین‌الملل توسعه، عدالت، قدرت، همبستگی.	
استناد	ممتاز، لیلا؛ رنجبریان، امیرحسین (۱۴۰۳). «توسعه» در میانه «قدرت» و «عدالت». <i>مطالعات حقوق عمومی</i> ، ۵۴ (۲)، ۷۷۱-۷۹۵. DOI: https://doi.com/10.22059/JPLSQ.2022.335071.2962
DOI	10.22059/JPLSQ.2022.335071.2962
ناشر	مؤسسه انتشارات دانشگاه تهران.



۱. مقدمه

در سده بیستم این واقعیت پدیدار شد که انسان قادر است بر فنون مختلف چیره شود، طبیعت قهار را مطیع خود سازد، و ثروت‌های زیر و روی زمین را تصاحب کند. اما پس از چندی معلوم شد که این ثروت‌ها به‌صورتی نابرابر میان ملت‌های جهان توزیع شده است. در نتیجه، تراکم مسائل ناشی از فاصله «توسعه» میان اعضای جامعه بین‌المللی، جهان را دچار تنش‌های شدید کرد و این حقیقت را آشکار ساخت که میان کشورهای ثروتمند یا صنعتی و کشورهای فقیر یا در حال توسعه فاصله‌ای شگرف به‌وجود آمده است. این شکاف نخست میان اروپاییان و سایر مردمان گیتی به وجود آمد، به‌گونه‌ای که می‌توان گفت رشد و توسعه کشورهای اروپایی موجب عقب‌ماندگی و توسعه‌نیافتگی سایر ملل بوده و روزه‌روز نیز بر عمق این شکاف افزوده شده است (Flory, 1984: 287-297). دیرزمانی حقوق بین‌الملل عمومی متأثر از فاصله به‌وجودآمده در جهت اراده و منافع قدرتمندان جهان به حرکت درآمده است. اما با ظهور نهضت‌های استعمارزدایی و تشکیل یا احیای دولت‌های مستقل، این دولت‌ها به حقوق بین‌الملل سمت و سویی جدید دادند، این نوخاستگان روابط قدرت را مانعی بر سر راه توسعه خود می‌دیدند. چنین بود که «حقوق بین‌الملل توسعه» از لحاظ تاریخی به‌صورت یک «نظام مطالباتی» خودنمایی کرده است. این نظام از حیث درهم تنیدگی وجوه سیاسی و اقتصادی بافت خاصی دارد که با آن شناخته می‌شود. در چنین ساحتی «حقوق» به‌عنوان فن و روش دستوری و با بینشی آرمانی از «عدالت» و «همبستگی بین‌المللی» همچون ابزاری مؤثر برای متحول ساختن روابط میان دولت‌ها موردنظر قرار گرفته است. به همین علت، «حقوق توسعه» به لحاظ این بینش خاص فرسنگ‌ها با بینش پوزیتیویستی اراده‌گرای کلاسیک فاصله دارد. این نظام با این آرمان بلند در اواسط دهه هفتاد با مطرح شدن *نظم نو اقتصادی بین‌المللی* به اوج جلوه‌گری خود رسید.

اما با سپری شدن ایام و ناکام ماندن این اصطلاح نوظهور، یعنی «نظم نو»، و اینکه اصولاً این «نظم» برای وضعیتی در نظر گرفته شده بود که می‌بایست اصلاح شود ولی چنین نشد و آن وضعیت وخیم‌تر هم شد، می‌توان به این نتیجه رسید که اولاً «حقوق» به‌خودی‌خود نمی‌تواند «توسعه» به‌بار آورد و آن را به پیش برد. با این همه، هرچند این «نظم» به سبب بحرانی که در مبانی فکری اولیه آن به وجود آمده و در حال حاضر اعتبار خود را از دست داده است، «حقوق بین‌الملل توسعه» فی‌نفسه از آنچنان اهمیتی برخوردار است که ضرورتاً باید بر ویژگی‌های اصلی آن تأکید کرد، زیرا از جنبش حقوق بین‌الملل در نیمه دوم قرن بیستم حکایت دارد. علاوه بر این، عدم توازن‌های اقتصادی که این نظام برای آن طرح‌ریزی شده است، مستلزم این است که آن نظام روزآمد شود و از اساس مورد بازبینی و بازاندیشی قرار گیرد.

برای اطلاع از مطالبات مرتبط با «توسعه»، و عوامل حقوقی خاص آن می‌توان به گزارش ۱۲ سپتامبر ۲۰۰۰ بانک جهانی تحت عنوان «حمله به فقر» اشاره کرد. در این گزارش آمده است که «در مدت زمانی نزدیک به چهل سال اخیر در قرن بیستم فاصله میان کشورهای غنی و کشورهای فقیر دو برابر شده است، هرچند که در همین برهه زمانی شمار کشورهایی که راه پیشرفت و توسعه را پیموده‌اند نیز کم نبوده است.»

مطالبه «حق بر توسعه» با آنکه تاکنون در شکل و شمایی منظم و صورت‌بندی شده به عبارت درنیامده است، از دل همین بازاندیشی‌ها حاصل شده و از حیث آنکه مطالبات پیشین اجابت نشده یا حالتی گذرا داشته، مورد توجه و علاقه بسیاری از کشورهای در حال توسعه قرار گرفته است. بازاندیشی‌های صورت گرفته در حقوق بین‌الملل توسعه اصولاً از آن حیث اهمیت دارد که جنبه مفهومی توسعه را قوت بخشیده است. مطالبه حق بر توسعه در همین جهت با مفاهیمی ابراز می‌شود که در ذات خود توسعه را با مفاهیم دیگری درهم آمیخته است که از جمله آنها می‌توان به حمایت از محیط زیست، حکمرانی بایسته، حکومت قانون، دموکراسی و حقوق بشر اشاره کرد. مفاهیمی مثل توسعه پایدار برای سازش ضرورت «توسعه» و «حمایت از محیط زیست» نیز از دل همین بازاندیشی‌ها ابتکار شد. همچنین باید بر این واقعیت تأکید کرد که در ابتدای هزاره سوم میلادی با پذیرش و تصویب هدف‌های هزاره، سازمان ملل متحد درصدد برآمد در این راه با جدیت هر چه تمام‌تر ابراز وجود مؤثر کند. جلوه‌ای از این اراده را می‌توان در سند نهایی اکتبر ۲۰۰۵ در اجلاس جهانی سران ۱۹۱ کشور آشکارا دید، در این اجلاس به اهداف هزاره تصریح شد.

سازمان‌های بین‌المللی مثل بانک جهانی یا صندوق بین‌المللی پول نیز تا آنجا که توانسته‌اند بر مفهوم کلی «حکمرانی بایسته» که یکی از معانی بارز آن مبارزه با فساد است، اصرار ورزیده‌اند. سازمان همکاری و توسعه اروپایی در ۱۹۹۷ و سازمان ملل متحد در ۳۱ اکتبر ۲۰۰۳ معاهداتی را به این موضوع اختصاص داده‌اند. علاوه بر این، حقوق بین‌الملل توسعه به گونه‌ای که در دهه شصت ظاهر شده و تا به حال استحکامی در خور یافته است، همچنان با حقوق بین‌الملل کلاسیک رابطه‌ای نزدیک دارد، زیرا حقوق بین‌الملل اصولاً حامی اراده دولت مستقل است و همان‌طور که دیده شده است، دولت‌های در حال توسعه همواره خواستار برابری حقوقی با دولت‌های توسعه‌یافته بوده‌اند، اما از آنجا که این خواسته در نظام بین‌المللی، خود از اجابت نشدن مطالبات حکایت داشته است، به مفهوم «همبستگی» توسل جسته‌اند تا ناکامی خود را در نیل به «برابری» یا تقلیل «نابرابری‌های اقتصادی موجود» جبران کرده باشند.

از طرف دیگر دولت‌ها در عرصه حقوق بین‌الملل توسعه، هم «واضع» قاعده هستند، هم «تابع» آن؛ هرچند که این وضعیت مانع از آن نیست که دولت‌ها از یک طرف، و سازمان‌های بین‌المللی، به خصوص

سازمان ملل متحد و نهادهای وابسته به آن از طرف دیگر، در این پهنه به عملیاتی دست بزنند و اقداماتی به عمل آورند. این عملیات و اقدامات برای حفظ توازن «قدرت» و استقرار «عدالت» سهمی اساسی داشته و در تمهید راه حل‌هایی مفید برای مسئله «توسعه» تا حدودی مؤثر بوده است.

«توسعه» در ابتدا با توجه به نابرابری‌های موجود میان دولت‌ها نقد و تحلیل می‌شد. از این رو ضرورت داشت که پیش از هر چیز در این حیطة مقرراتی وضع شود تا هر دولت بتواند در محدوده حقوقی «برابری تام» و همچنین «استقلال کامل»، سازمان سیاسی، اجتماعی و اقتصادی خود را برگزیند و از این طریق در راه «توسعه» گام بردارد. حقوق بین‌الملل توسعه دقیقاً بر اساس همین اصول پایه‌گذاری شد (Flory, 1977; Virally, 1965: 3-12). به گفته رنه ژان دوپویی *حقوق بین‌الملل توسعه* در این

مفهوم، حقوق «وسيله» است و *حق بر توسعه* حقوق «غایت» (Dupuy, 1980: 434).

ما نیز با توجه به همین تفکیک، ابتدا از بازیگران صحنه «قدرت» پس از دوران استعمارزدایی که مسئله توسعه مطرح شد، از برابر خواهی کشورهای جهان سوم و توسل آنها به مفهوم حاکمیت و اصل برابری حقوقی و در نتیجه استقلال سیاسی، اقتصادی و اجتماعی آنها در اداره امور، از تلاش برای مهار قدرت از طریق توسل به نظم نو اقتصادی که خواستار تغییر در نظام استعماری بود و از لحاظ اقتصادی غیرعادلانه می‌نمود، سخن خواهیم گفت تا ببینیم آیا این تلاش‌ها کمکی به حل مسائل کشورهای در حال توسعه کرده است؟ و نیز آیا توانسته است از این طریق خواست‌ها و مطالبات مختلف کشورهای در حال توسعه را گرد نظم و انضباط نظام برخاسته از نظم نو اقتصادی بین‌المللی و به‌خصوص نظام مربوط به سازماندهی عوامل فنی برطرف‌کننده نابرابری‌ها از طریق «همبستگی بین‌المللی» جمع کند؟ سپس از تدابیر عملی که در جهت ترمیم نابرابری واقعی کشورها به کار گرفته شده است، سخن خواهیم گفت تا ببینیم آیا این تدابیر کمکی به توازن «قدرت» و استقرار نیروی «عدالت» در حوزه توسعه خواهد کرد؟ همچنین معلوم شود که حقوق بین‌الملل توسعه تا چه حد در پهنه روابط میان دولت‌ها و استقرار صلح و امنیت بین‌المللی مؤثر بوده است؟

بدین ترتیب و با یافتن پاسخ برای پرسش‌های مذکور از طریق تحلیل منابع صوری «حقوق بین‌الملل» جایگاه حقوق «توسعه» را در میانه «قدرت» و «عدالت» روشن خواهیم کرد. فرض ما از این تحقیق آن است که «حقوق بین‌الملل توسعه» از مسیر عدالت منحرف و به سمت قدرت منعطف شده است؛ نتیجه‌ای که جامعه بین‌المللی را به سمت مبنایی معرفتی از توسعه و مطالبه حق بر توسعه سوق می‌دهد.

در این مقاله از روش تحلیل علمی بهره برده‌ایم. هدف از تحلیل علمی تعیین و تبیین مضمون یا مفاد قاعده‌ای خاص نیست؛ بلکه پرسش درباره منزلت قاعده یا مفهومی معین در نظام حقوقی بین‌المللی به‌طور کلی است. در روش تحلیلی حقوق به نحوه حرکت یا کارکرد مفهوم یا قاعده حقوقی در اندرون

نظام بین‌المللی پرداخته می‌شود (فلسفی، ۱۳۹۹: ۲۱۲). در این نوشتار کوشیده‌ایم تا با تحلیل منابع حقوق بین‌الملل در حوزه توسعه سیمایی از عدالت موضوعه ناکام در روابط بین‌الملل را به نمایش درآوریم و منزلت توسعه را در چارچوب نظام حقوقی مشخص کنیم.

در برخی موارد، در هر «تحقیق علمی»، نتیجه‌گیری از دو بخش تشکیل می‌شود: یکی آن بخش که نشان می‌دهد موضوع «تحقیق» چگونه و با چه استدلالاتی به اثبات رسیده است، که البته این به معنای تکرار یا خلاصه عناوین آن تحقیق نیست و دیگری آن بخش که خود پیش‌درآمد مبحثی دیگر، ولی مرتبط با مبحث اصلی «تحقیق» است که با تصریح به آن، هر محقق بصیر می‌تواند نشان دهد که او به وجوه دیگر تحقیق مثل رهیافت‌های فلسفی، یا تاریخی، یا جامعه‌شناختی نیز معطف است، اما می‌داند که آن وجه یا وجوه نیاز به تحقیق یا تحلیلی جداگانه، و استفاده از روش‌شناسی خاص آن تحلیل یا تحقیق دارد. در این تحقیق در نتیجه‌گیری به این نوع رهیافت که مستلزم استفاده از روش‌شناسی فلسفی است، معطف شده‌ایم و به همین سبب این پیش‌درآمد یا «وورتور»^۱ را به تحقیق خود افزوده‌ایم.

۲. بازیگران صحنه «قدرت»: دولت‌ها و سازمان‌های بین‌المللی

پس از دوران استعمارزدایی، عصری جدید فرا رسید. از آن پس، به‌جز چند مورد استثنایی، جهان میان دولت‌های دارای حاکمیت تقسیم شد و شکل عقلانی «دولت» الگویی شد برای سازمان‌های امور مردمانی که بیشتر آنها از استعمار رها شدند و سال‌های پس از جنگ جهانی دوم و ۱۹۶۰ را پشت سر گذاشتند، ولی باز شوربختانه دچار مصیبتی دیگر، یعنی ضعف شدید اقتصادی شدند؛ اما در عین حال می‌کوشیدند با تکیه بر مفهوم سنتی «برابری تام» که از آن درک مبهمی داشتند، اقتدار تازه به‌دست‌آورده خود را حفظ و پایه‌های آن را مستحکم سازند. با همه این احوال این دولت‌های نوخاسته به‌خوبی این واقعیت را دریافته بودند که چرخ‌های سست حاکمیت آنها زیر بار سنگین عقب‌ماندگی یا به تعبیری، توسعه‌نیافتگی توان حرکت ندارد. به همین سبب مصرانه خواستار آن بودند که حقوق بین‌الملل بر نابرابری واقعی دولت‌ها متمرکز شود. دولت‌های تازه به استقلال رسیده که بسیار دیر در حلقه اتفاق دول وارد شده بودند، به‌رغم نداشتن تجربه‌ای سیاسی، بیشتر از هر دولت دیگر از «حاکمیت» خود سخن می‌گفتند تا از این طریق برای خود در میان سایر دولت‌ها هویتی درخور دست‌وپا کنند. بدین ترتیب این دولت‌ها با تکیه بر «حاکمیت» خود و استناد به حقوق بین‌الملل کلاسیک، در روابط با سایر دولت‌هایی که بانی و مؤسس حقوق بین‌الملل بودند، صلاحیت‌هایی را طلب می‌کردند که برای اعمال آنها هنوز آمادگی نداشتند. این دولت‌ها که جملگی

به‌عنوان دولت‌های دارای حاکمیت در باشگاه جهانی دولت‌های مستقل عضویت یافته بودند، پیش از هر چیز خواستار ابراز وجود مؤثر در نهادهای اصلی بین‌المللی اعم از جهانی و منطقه‌ای بودند تا بتوانند همه حقوقی را که با «حاکمیت» مرتبط می‌شد، آزادانه اعمال کنند. از همین راه هم بود که توانستند سرانجام در بطن ارگان‌های سازمان‌های بین‌المللی اکثریتی معتنا به‌دست آوردند و پایگاهی مناسب برای بیان دردهای خود دست‌وپا کنند.

۱.۲. برابری حقوقی و قدرت اکثریت

در نظریه کلی «دولت» در حقوق بین‌الملل، به ارتباطات موجود میان حاکمیت و برابری دولت‌ها، و همچنین نتایج حاصل از آن و به‌خصوص ماهیت کلی و منحصر به فرد صلاحیت‌هایی که «دولت» در سرزمین خود اعمال می‌کند، و تکالیف متناظر دولت‌های ثالث در عدم مداخله در امور داخلی یکدیگر تصریح شده است (Behrendt & Bouhon, 2020; Bartelson, 2006: 474-477; Verhoeven, 1978: 749-774). دولت‌های جهان سوم به لحاظ اهمیتی که برای مفهوم «حاکمیت» قائل‌اند و آن را مبنا و اساس حقوق بین‌الملل به‌شمار می‌آورند، بی‌آنکه در مضمون «حاکمیت» دست برده باشند، بر بعضی آثار آن که برای حفظ استقلالشان ضرورت داشته، دست گذاشته‌اند. برای مثال این دولت‌ها بر اصل «عدم مداخله در امور داخلی یکدیگر» بسیار تکیه کرده و برای آن اهمیت زیاد قائل شده‌اند. قطعنامه ۲۱۳۱ (۲۰) مجمع عمومی سازمان ملل متحد به حق، منشور عدم مداخله لقب گرفته است، نه تنها مداخله نظامی را منع کرده، بلکه هر نوع مداخله یا هر نوع تهدیدی علیه شخصیت دولت یا عناصر سیاسی، اقتصادی و فرهنگی را ممنوع اعلام کرده است (Kolb, 2006: 597-630; Schachter, 1991: 423-430). به همین سبب، دولت‌های نواخته پس از نیل به استقلال با جدیت هر چه تمام‌تر خواهان اختصاص تمامی امتیازات مرتبط با «حاکمیت» به خود شدند؛ هرچند که «حاکمیت» مبنای استقلال این قبیل دولت‌ها و در مفهوم کلاسیک خود ضامن این استقلال به‌شمار می‌آمد.

از لحاظ ایجابی، «حاکمیت» پیش از هر چیز با حقی بیان می‌شود که به هر قوم داده شده است تا برای تعیین سرنوشت خود تصمیم بگیرد یا رژیم سیاسی، اقتصادی و اجتماعی خود را انتخاب کند. تمامی دولت‌های جهان بر این اصل اقبال آورده‌اند (Tomouschat, 1993; Summers, 2006; Abline, 2003: 349-376). در سیاق منشور ملل متحد نیز استقلال دولت‌هایی که از استعمار رهایی یافته بودند، فقط با استناد به «حق مردم در تعیین سرنوشت خود» که در بند ۲ از ماده ۱ منشور به آن تصریح شده است، میسر شد. در ۱۴ دسامبر ۱۹۶۰ مجمع عمومی سازمان ملل متحد با تصویب قطعنامه ۱۵۱۴ (۱۵) به نام «اعلامیه مربوط به اعطای استقلال به کشورها و مردمان استعمار زده» پس از تأکید بر این نکته

مهم که نتیجه باقی نگاه داشتن وضعیت استعماری، انکار حقوق بنیادین بشر و زیر پا گذاشتن مقررات منشور ملل متحد است، اعلام کرد که همه مردمان دارای حق تعیین سرنوشت هستند. در سیاق این قطعنامه، «مردم» به جمعیت‌های ساکن در مستعمرات تشبیه شده‌اند که در اینجا روشنگر مفهوم کلاسیک «حاکمیت» و یادآور این واقعیت که چنین حاکمیتی نه تنها بر سرزمین که بر منابع طبیعی موجود در آن سرزمین نیز اعمال می‌شود، است. همین نکته در قطعنامه‌های ۱۵۱۵ (۱۵) ۱۹۶۰، و ۱۸۰۳ (۱۷) ۱۴ دسامبر ۱۹۶۱، و سپس در ۱۹۷۴ در منشور حقوق و تکالیف اقتصادی دولت‌ها^۱ با صراحت هرچه تمام‌تر اعلام شده است. البته این اصل پیش از این در مفهوم کلاسیک «صلاحیت سرزمینی» مستتر بود. اما در این منشور آشکارا به صورت مطالبه حق و حتی مطالبه‌ای انقلابی ظاهر شده است. بر مبنای همین اصل، کشورهای در حال توسعه توانستند در غالب موارد شرکت‌های خارجی مستقر در سرزمینشان را ملی اعلام کنند و خود تا حدودی اراده آزادی طبیعی به خصوص معادنشان را در دست گیرند. بدین ترتیب حاصل موج استعمارزدایی در سال‌های پنجاه و شصت قرن اخیر آن شد که کشورهای در حال توسعه بر کلیت مفهوم «حاکمیت» سیاسی و اقتصادی اقبال آوردند و بر حفظ آن مصمم گردند. در این فرایند، مفهوم «مردم» هم «حاکمیت ملی» را به ذهن القا کرد و هم نشان داد که تا چه حد این مفهوم می‌تواند پشتیبان «حاکمیت» باشد و به آن مشروعیتی جدید بدهد. پس از گذشت مدت زمانی اندک این کشورها به اصل موسوم به «حق مردم در تعیین سرنوشت» تا آن حد منزلت دادند که مدعی شدند این اصل از جمله قواعد/مردم^۲ تخطی ناپذیر است.

به موجب اصل «برابری حقوقی» دولت‌های نواخته با استفاده از «معاهده»، به عنوان ابزار کلاسیک حقوق بین‌الملل، که می‌تواند تکالیفی معین و یکسان برای طرف‌های متعاقد مقرر کند، با دولت‌های توسعه‌یافته همکاری کرده‌اند. معاهده ۱۹۶۹ وین درباره حقوق معاهدات، در قسمت پنجم که به موارد بطلان و تعلیق معاهده اختصاص یافته^۳، به وضعیت دولت‌های در حال توسعه توجهی خاص نشان داده است (Dupuy, Kerbrat, 2018: 398).

۱. برای اطلاع از مضامین این منشور و مسئله حاکمیت دولت‌ها بر منابع طبیعی، ر.ک.

(Feuer, 1978: 99-132; Brownlie, 1979: 245-318; Raustiala, 2003: 841-878.

2. *jus cogens*

۳. «اعضای کمیسیون حقوق بین‌الملل و شماری از دولت‌های شرکت‌کننده در کنفرانس وین معتقد بودند که صورت‌های دیگر زور و اجبار مثل ایجاد بحران در وضعیت اقتصادی دولت‌ها باید همراه با سایر عوامل مادی زور، در معاهده درج شود. این دولت‌ها از جمله دولت‌های جهان سوم بودند که در جنبش عدم تعهد عضویت داشتند و مایل بودند دامنه مفهوم توسل به زور گسترده‌تر شود و در نتیجه فشار سیاسی و اقتصادی را نیز دربرگیرد. این پیشنهادها طبعاً با مخالفت دولت‌های برتری طلبی روبه‌رو شد که از باطل شدن شمار زیادی از معاهدات بیم فراوان داشتند البته دولت‌هایی که طرفدار تفسیر وسیع مفهوم «زور» بودند، بیش از این اصرار نکردند، زیرا از آن

در واقع در ۱۹۶۹ یعنی در زمان تشکیل کنفرانس وین درباره حقوق معاهدات، این واقعیت کاملاً مشهود بود که چنانچه دولت‌های در حال توسعه ببینند که دولت‌های توسعه‌یافته در عرصه معاهدات چندجانبه کلی به اصول مورد قبول آنها احترام می‌گذارند و ضامن آنها هستند، با رغبت بیشتری به این قبیل معاهدات ملحق می‌شوند. به همین علت این دولت‌ها هر بار که خواسته‌اند با دولتی توسعه‌یافته قول و قرار همکاری بگذارند یا سازمانی منطقه‌ای بنیان نهند یا شیوه‌های حمایت از سرمایه‌گذاری‌ها را در سرزمین خود تعیین کنند، پذیرفته‌اند که بهترین راه برای تحقق چنان هدف‌هایی بستن معاهده با آنهاست. با همه این احوال دیده شده است که در حیطه مسائل مربوط به حق مردم در تعیین سرنوشت خویش یا حاکمیت بر منابع طبیعی، غالباً اصول مهم حقوق توسعه با تصویب «قطعنامه» استقرار یافته است. علت آن بوده است که چون در دهه‌های شصت تا هشتاد قرن گذشته دولت‌های در حال توسعه نتوانسته بودند موافقت رسمی دولت‌های صنعتی را در بعضی مسائل به دست آورند و در نتیجه زمینه برای بستن معاهده فراهم نبوده است، این بار از «قدرت» اکثریت خود در سازمان‌های بین‌المللی و به‌خصوص در مجمع عمومی سازمان ملل متحد استفاده کرده و چنان اصولی را به تصویب رسانده‌اند. با این حال چون این اسناد الزام‌آور نبوده‌اند، این دولت‌ها کوشیده‌اند با تکیه بر ماهیت حقوقی مضمون این اسناد اعتبار آنها را به اثبات رسانند.

نگران بودند که سرنوشت معاهدات مربوط به همکاری‌های اقتصادی میان دولت‌های توسعه‌نیافته و در حال توسعه که اغلب از منابع و ذخائر طبیعی بسیاری بهره‌مند بودند، به خطر بیفتد. سرانجام، پس از مباحثات بسیار و پیچیده تصمیم گرفته شد اعلامیه‌ای به سند نهایی کنفرانس اضافه کنند و بنابر آن توسل به زور را در هر شکل که باشد (نظامی، سیاسی، اقتصادی) محکوم نماید. متن اعلامیه چنین است: «کنفرانس ملل متحد درباره حقوق معاهدات، با رعایت این اصل که هر معاهده لازم الاجرائی طرف‌ها را ملتزم می‌کند و باید با حسن نیت توسط آنها به اجرا درآید؛ با تأیید مجدد اصل برابری تام دولت‌ها و با اعتقاد به اینکه دولت‌ها برای انجام هرگونه عمل حقوقی مرتبط با انعقاد معاهده باید از آزادی کامل برخوردار باشند؛ و با ابراز تأسف از اینکه در گذشته دولت‌هایی بر اثر فشار دولت‌های دیگر به صورتهای مختلف به انعقاد معاهداتی وادار شده‌اند؛ و با این آرزو که بتوان در آینده شاهد از میان رفتن هر نوع فشاری برای انعقاد معاهده بود، ۱. با قاطعیت تمام تهدید یا زوری را که دولتی با نقض اصول برابری مطلق دولت‌ها و آزادی اراده، برای وادار کردن دولتی دیگر به انجام اعمال حقوقی مربوط به انعقاد معاهده به کار می‌برد؛ در هر شکلی که باشد، اعم از نظامی یا سیاسی یا اقتصادی محکوم می‌کند، ۲. تصمیم می‌گیرد که اعلامیه حاضر بخشی از سند نهایی کنفرانس مربوط به حقوق معاهدات باشد.» ر.ک: فلسفی، ۱۳۹۸: ۳۸۶-۳۸۹.

۲.۲. مهار «قدرت» افسار گسیخته: نظم نو اقتصادی بین‌المللی^۱

فراخوانی که برای ایجاد برابری شرایط اقتصادی مؤثر میان شمال-جنوب داده شد، در مقایسه با وضعیت حاضر چندان اثری از خود باقی نگذاشت و هدف‌هایش تحقق نیافت. این فراخوان در زمانی به عمل آمد که کشورهای در حال توسعه باز می‌توانستند در برهه‌ای از زمان در سازمان‌های بین‌المللی اصلی، و به‌خصوص سازمان ملل متحد، از خواسته‌ها و مطالبات خود دم زنند. حال باید دید که پس از این فراخوان در سه دهه باقی‌مانده از قرن بیستم این نظم به اصطلاح «نو» چه آثاری از خود بجا گذاشته است.

اصطلاح نظم نو اقتصادی بین‌المللی و اعلام آن در عرصه جهانی از طریق صدور قطعنامه‌های بین‌المللی بر سر زبان‌ها افتاد و پس از چندی از مجرای «حقوق نرم» در قاموس حقوق بین‌الملل جای گرفت.

اعلامیه مربوط به نظم نو اقتصادی بین‌المللی، یعنی قطعنامه ۳۲۰۱ مجمع عمومی سازمان ملل متحد

۱. نظم نو اقتصادی بین‌المللی آموزه‌ای است که بنابر آن از دولت‌های عضو جامعه بین‌المللی خواسته شده است که نظم اقتصادی موجود را که برخاسته از نظام استعماری و از لحاظ اقتصادی غیرعادلانه می‌نمود از میان بردارد و به‌جای آن نظمی جدید، عقلایی، و منصفانه برپا دارند که ضرورتاً از یک طرف، در جهت تقویت بیشتر حاکمیت و برابری اقتصادی و حمایت از کشورهای در حال توسعه فعال باشد؛ از طرف دیگر، «همکاری» را به‌گونه‌ای سامان دهد که نیازها و خواسته‌های جهان سوم را برآورده سازد (مثل کمک‌های مالی، داد و ستد، مالیه، پول و فناوری و صنعتی‌سازی). این آموزه ابتدا در جمع کشورهای غیرمتعهد و گروه ۷۷ توصیه شد، و سپس در ۱۹۷۴، در مجمع عمومی سازمان ملل متحد به تصویب رسید (قطعنامه‌های ۳۲۰۱ و ۳۲۰۲). در این اعلامیه آمده است که: «ما اعضای سازمان ملل متحد (..) رسماً اعلام می‌داریم که جمعاً مصمم شده‌ایم با پدید آوردن یک نظام اقتصادی بین‌المللی که مبتنی باشد بر برابری تام همه دولت‌ها و صرفنظر از نظام اقتصادی و اجتماعی آنها بتوانند نابرابری‌ها را از میان بردارد و بی‌عدالتی‌های زمانه را اصلاح کند و اجازه دهد که شکاف میان کشورهای توسعه‌یافته و کشورهای در حال توسعه پر شود و توسعه اقتصادی و اجتماعی را که رشدی روزافزون دارند در فضایی آکنده از صلح و برابری برای نسل‌های آینده تضمین کند.» این آموزه آنگاه به‌صورت صریح یا ضمنی در شماری از متون به‌خصوص در منشور حقوق و تکالیف اقتصادی دولت‌ها تأیید و تکرار شد (مجمع عمومی، قطعنامه ۳۲۸۱ (۲۴)، ۱۲ دسامبر ۱۹۷۴). (Salmon, 2001: 759). منشور بر ۱۵ اصل مبتنی است که جملگی در ۲۹ ماده به‌تفصیل شرح داده شده‌اند. این اصول عبارت‌اند از: ۱. حاکمیت، تمامت ارضی و استقلال دولت‌ها؛ ۲. برابری تام همه دولت‌ها؛ ۳. عدم تجاوز؛ ۴. عدم مداخله؛ ۵. امتیازات منصفانه و متقابل؛ ۶. همزیستی مسالمت آمیز؛ ۷. حقوق برابر و تعیین سرنوشت مردم؛ ۸. حل‌وفصل مسالمت‌آمیز اختلافات؛ ۹. ترمیم بی‌عدالتی‌هایی که با زور تحمیل شده و ملتی را از وسایل لازم برای توسعه طبیعی خود محروم ساخته‌اند؛ ۱۰. اجرای تعهدات بین‌المللی با حسن نیت؛ ۱۱. رعایت حقوق بشر و آزادی‌های اساسی؛ ۱۲. ممنوعیت برتری طلبی و داشتن مناطق نفوذ؛ ۱۳. ارتقای عدالت اجتماعی؛ ۱۴. همکاری بین‌المللی برای توسعه؛ ۱۵. دسترسی آزاد به دریا برای کشورهای محصور در خشکی، در چارچوب اصول بالا. See: Brownlie, 1980: 542; Grant et al., 1986: 275.

که در اول مه ۱۹۷۴ به تصویب رسید و در همان روز به برنامه عمل مربوط به ایجاد «نظم نو» که آن هم در همان روز به تصویب رسیده بود، منضم شد، همچنین منشور حقوق و تکالیف اقتصادی دولت‌ها یا همان قطعنامه ۳۲۸۱، ۱۲ دسامبر ۱۹۷۴ دو متن بین‌المللی مهمی‌اند که در این عرصه به وجود آمدند.^۱ اصولاً پس از تکان شدید ناشی از بحران نفت در ۱۹۷۳، گمانه‌زنی‌هایی خاص موجب شد تا این متون به تصویب برسند. در این متون پرهیبت و پرابهت، زبده و چکیده‌ای از اصول حقوق بین‌الملل توسعه که در مراحل پیش از صدور این متون به اثبات رسیده بودند، تصدیق شده است. اصول برابری تام دولت‌ها، عدم مداخله در امور داخلی دولت‌ها، حاکمیت دولت‌ها بر منابع طبیعی و تعهد کلی آنها به همکاری برای توسعه، به‌خصوص از طریق انتقال فناوری از جمله اصولی است که در این متون بدانها تصریح شده است. علاوه بر این، با آنکه «شرط» اصولاً در حقوق بین‌الملل منحصرأ بر معاهدات وارد می‌شود، بر هریک از این دو متن غیرقراردادی، شرط‌هایی وارد شده است (Dupuy & Kerbrat, 2018: 614).

منشور حقوق و تکالیف اقتصادی دولت‌ها در اوضاع و احوالی خاص به تصویب رسید. این متن اوج مطالبات کشورهای در حال توسعه را به نمایش گذارده است که انسجامشان در زمان تصویب در مجمع عمومی سازمان ملل متحد بسیار قوی می‌نمود. با این حال در همان اوقات اختلاف نظر میان کشورهای در حال توسعه از یک طرف، و کشورهای توسعه‌یافته از طرف دیگر، بسیار زیاد و چشمگیر بود. در نتیجه، مغشوش بودن وضعیت اقتصادی و به‌خصوص قیمت بالای نفت و همچنین سایر مواد اولیه که موجب شده بود در وفاق کشورهای در حال توسعه شکاف زیاد به وجود آید، موقعیت این کشورها را بسیار تضعیف کرد. اعلامیه نظم نو اقتصادی بین‌المللی، همانند منشور حقوق و تکالیف کشورهای در حال توسعه، هر دو از محدوده‌های تنگ اختیار کشورهای در حال توسعه در ابراز نظر در سازمان‌های بین‌المللی و همچنین مؤثر نبودن مضامین قطعنامه‌های ذی‌ربط حکایت دارند، هرچند توانسته‌اند خواست‌ها و مطالبات مختلف کشورهای در حال توسعه را گرد نظم و انضباط نظام برخاسته از نظم نو اقتصادی بین‌المللی و به‌خصوص نظام مربوط به سازماندهی عوامل فنی برطرف‌کننده نابرابری‌ها از طریق «همبستگی بین‌المللی» جمع کنند.

۳. توازن «قدرت» و «استقرار نیروی «عدالت»: تدابیر عملی در جهت ترمیم «نابرابری»

میان کشورهای توسعه‌یافته و کشورهای در حال توسعه

دولت‌های تازه استقلال‌یافته با توجه به اهمیت و وزانت مفهوم «حاکمیت» در روابط بین‌الملل، از همان

۱. ایران نیز به این متن رأی داده است. برای اطلاع از این امر و همچنین تحلیل حقوقی این منشور، رک: Feuer, 1975: 349

ابتدای امر با تکیه بر پوزیتیویسم ارادی کلاسیک در صدد برآمدند که با استناد به اصل «برابری دولت‌ها» از استقلال خویش حراست کنند. نیز برای خروج از مهلکه توسعه‌نیافتگی و حفظ شأن و منزلت خود، بر رعایت «حق به تفاوت» - ولی نه تفاوت فرهنگی بلکه تفاوت اقتصادی - تأکید بسیار گذاشتند. بدین ترتیب دولت‌های تازه استقلال یافته زیر لوای «اصول لیبرالی» که اصول راهنمای تشکیل نهادهای اقتصادی بین‌المللی پس از جنگ بود - مثل صندوق بین‌المللی پول، بانک بین‌المللی ترمیم و توسعه و موافقت‌نامه عمومی تعرفه و تجارت (گات) - و پس از تشکیل آنکتاد - کنفرانس ملل متحد برای تجارت و توسعه - در ۱۹۶۴ جداً خواستار آن شدند که از طریق وضع قواعد حقوقی، و ابتکار سازوکارهای مناسب و به مدد «اصول جبران ساز» نابرابری‌های واقعی آنها با کشورهای توسعه یافته از میان برداشته شود تا بتوانند کشتی شکسته خود را ترمیم کنند و به ساحل نجات برسانند.

متون «برنامه‌ریز» که این خواسته‌ها و مطالبات بر آنها مبتنی شده بود، نخست در مجمع عمومی سازمان ملل متحد و همچنین نهادهایی که مستقیماً برای رسیدگی به کار کشورهای در حال توسعه به وجود آمده بود، مطرح شد، چنانکه پیش از همه جنبش غیرمتعهدها وارد عمل شد و از ۱۹۶۵ تا ۱۹۷۵ به‌طور مرتب تشکیل جلسه داد تا آنکه سرانجام توانست استخوان‌بندی مطالبات نظم نو اقتصادی بین‌المللی را طرح ریزد. سپس «گروه ۷۷» یعنی همان‌هایی که در نخستین اجلاس ملل متحد برای تجارت و توسعه (آنکتاد) در شهر ژنو سوئیس ائتلاف کردند، وارد عمل شد. «گروه ۷۷» اصولاً در مقام سخنگوی منافع جمعی کشورهای در حال توسعه و برای افزایش قدرت مذاکره و چانه‌زنی این کشورها در سازمان ملل متحد در عرصه مسائل اقتصادی و همکاری فنی و اقتصادی میان اعضا به‌وجود آمد. این گروه از همان آغاز کار آشکارا کوشید که با سیاست عدم مداخله دولت در امور اقتصادی^۱ و سیاست اقتصاد آزاد^۲ به مخالفت برخیزد. در منظر نظم نو اقتصادی بین‌المللی فریضه «همبستگی» فقط بر مبنای تکلیف به کمک که تاریخ بر عهده قدرت‌های سلطه‌گر در دوران استعمار گذاشته بود، تعریف نشد. نظم نو اقتصادی بین‌المللی که در اصل و در ذات خود مقوم هم‌آوایی و هماهنگی دیپلماتیک در پذیرش نوعی ایدئولوژی دستوری (نورمتیو)^۳ بود، به‌طور کلی دربرگیرنده تمامی روابط شمال-جنوب می‌شد؛ آن هم با شعار تعلق همه

1. laissez faire

۲. laissez passer آزادی اقتصادی، آزادی مطلق در کسب و کار است. این اصطلاح بر این دلالت دارد که دولت باید فقط به حفظ نظم و اجرای قانون اکتفا کند و کلیه محدودیت‌های قانونی و بازرگانی و قیمت‌ها را از میان بردارد. ر.ک.: فرهنگ، ۱۳۶۶: ۶۶۰-۶۵۹.

3. Normative

دولت‌ها به جامعه بین‌المللی واحد. همین خود کفایت می‌کرد تا این کشورها برای همکاری و توسعه بسیج شوند، و این درست مصادف بود با فراخوانی همه دولت‌ها به «همبستگی» در دو اجلاس آنکتاد در ۱۹۶۴ و ۱۹۶۸ که مقارن بود با تدوین یکی از بخش‌های مهم معاهده وین درباره «حقوق معاهدات» که جلوه بارز آن ماده ۵۳ این معاهده درباره قاعده آمره (jus cogens)^۱ است.

۱.۳. وضعیت‌های یکسان، قواعد متفاوت

«نابرابری جبران ساز» ابتدا بدان منظور به وجود آمد که در مقابل صادرات کشورهای در حال توسعه و صادرات کشورهای توسعه‌یافته موضعی یکسان اتخاذ نشود و در نتیجه شرایطی مناسب برای یک رقابت با محصولات کشورهای صنعتی به وجود آید. برای رسیدن به این هدف، کشورهای گروه ۷۷ خواهان آن شدند که قواعدی متفاوت برای وضعیت‌های یکسان وضع شود، به این صورت که استانداردهای مضاعف یا نوعی دوگانگی در حوزه قواعد قابل اعمال بر شمال-جنوب برقرار شود. این طرح در عمل چندان توفیق نیافت و فقط در مواردی محدود در تجارت بین‌الملل و به صورتی ناقص به اجرا درآمد. بنابراین، این اندیشه که تضاعف قواعد، مقوم یک اصل کلی حقوق بین‌الملل یا حتی حقوق بین‌الملل توسعه است، ره به جایی نبرد.^۲ به هر روی، تعمیم این «اصل» برای حفظ وحدت و انسجام نظام بین‌المللی بسیار خطرناک به نظر می‌رسد؛ هرچند که در برخی موارد، مثل مورد مربوط به حقوق مسئولیت، سطح «توسعه» احتمالاً می‌تواند به صورت عینی مورد توجه قرار بگیرد و در حد عاملی معین برای معذوریت دولتی که از انجام وظایفش سر

۱. برای اطلاع از تفصیل این «قاعده» ر.ک: فلسفی، ۱۳۹۸: ۳۸۸-۴۱۶.

۲. میشل ویرالی، حقوقدان برجسته بین‌المللی، در درس خود در آکادمی لاهه در ۱۹۸۳، گفته است: «نابرابری‌های مربوط به توسعه ماهیتی اقتصادی و اجتماعی دارند. حقوق بین‌الملل توسعه در واقع مفهومی حقوقی است که میان دولت‌ها قائل به تفکیک شده و آنها را به طبقات مختلف تقسیم کرده است. این طبقه‌بندی بسیاری از نابرابری‌های توسعه را نادیده گرفته است که از آن میان می‌توان به دو طبقه‌بندی اساسی اشاره کرد: یکی کشورهای صنعتی و دیگری کشورهای در حال توسعه. البته نوعی طبقه‌بندی دیگر نیز در میان کشورهای در حال توسعه وجود دارد و آن طبقه‌بندی مربوط به کشورهای کمتر پیشرفته است. علاوه بر این در میان کشورهای در حال توسعه طبقه‌بندی دیگری نیز وجود دارد و آن طبقه‌بندی مربوط به کشورهایی است که توسعه‌یافته نیستند، اما درآمد سرانه آنها بسیار بالاست، مثل کشورهای تولیدکننده نفت و کشورهای جدیداً صنعتی شده که از فناوری بسیار پیشرفته‌ای برخوردارند، مثل هندوستان، سنگاپور، برزیل و آرژانتین (البته در ۱۹۸۳). مسلماً کشورهای متعلق به دو دسته یادشده هنوز در حال توسعه‌اند، منتها محسوب کردن آنها در میان کشورهای در حال توسعه نشان می‌دهد که طبقه‌بندی به عمل آمده علاوه بر معیارهای اقتصادی تابع معیارهای سیاسی نیز بوده است.» ر.ک: Virally, 1983: 324-325.

باز زده است، مؤثر واقع شود. برخی از حقوقدانان کشورهای در حال توسعه نیز از تضاعف قواعد در وضعیت‌های یکسان انتقاد کرده و گفته‌اند که چنین سیاستی با اصل «برابری حاکمیت» همان دولت‌ها در تعارض است (Dupuy, 2018: 616). البته در بیرون از حوزه تجارت بین‌الملل، تضاعف در قواعد در پروتکل مونرال درباره حمایت از لایه اوزون که در ۱۹۸۷ به تصویب رسید و مورد تجدیدنظر هم واقع شده است، به خوبی دیده می‌شود. نیز چنین تضاعفی در دو پیمان ریو که در کنفرانس ملل متحد در ۱۹۹۲، یکی درباره حفظ آب‌وهوا، و دیگری درباره حفظ منابع بیولوژیکی به تصویب رسید، جلوه‌ای روشن دارد.

۲.۳. «دولت انتزاعی» و «دولت انضمامی»: حرکت از انتزاع به طرف انضمام

در حقوق بین‌الملل عام «دولت» به صورت انتزاعی یعنی فارغ از خصوصیات انسانی و اقتصادی مورد توجه قرار می‌گیرد، اما در حقوق بین‌الملل توسعه به «دولت» باید به صورت انضمامی نگریست. از این رو نظام بین‌المللی «توسعه» باید به صورت انضمامی تدوین شود و در هر وضع و حالی باید به خصوصیات اقتصادی و انسانی تابعان این نظام توجه شود، چنانکه مثلاً در شاخه حقوق بین‌الملل دریا، دسته دولت‌های در حال توسعه از لحاظ جغرافیایی «محروم» به شمار آمده، و دسته کشورهای کمتر توسعه یافته از دیگر دسته‌ها جدا شده‌اند.

از همان سال‌های دهه شصت سده بیستم میلادی تا به حال تدابیر متعددی برای بهبود امور تجاری کشورهای در حال توسعه به عمل آمده است، پیش از هر چیز کوشش شده است مواد اولیه مورد نیاز کشورهای در حال توسعه تأمین شود. همچنین این امکان فراهم آمده است که تا حدودی با نوسانات قیمت بازار جهانی مبارزه کنند و مانع از این شوند که نسبت مبادلات تجاری^۱ در هم بریزد و قیمت مواد اولیه متعلق به کشورهای در حال توسعه کاهش یابد و قیمت مصنوعات کشورهای صنعتی بی رویه بالا رود.

بر اثر مجاهدت‌های آنکتاب در ۱۹۶۵ و ۱۹۸۳، موافقت‌نامه‌هایی درباره مواد اولیه ضروری انعقاد یافت. منشور هاوانا نیز در فصل ششم، تحت عنوان موافقت‌نامه‌های بین‌الدول درباره مواد اولیه، مشتمل بر پانزده ماده است (۷۰-۵۵). به موجب ماده ۵۶: مواد اولیه عبارت‌اند از: «هرگونه فرآورده کشاورزی، جنگل یا ماهیگیری و هرگونه ماده معدنی، چه این مواد به شکل طبیعی عرضه شوند و چه برای فروش و عرضه در کمیتی بالا، در بازار بین‌المللی تغییراتی در آنها به وجود آورده باشند. این تعریف به همین صورت در تفسیر

1. Temm of ddddttermed de ccchange:

نسبت مبادله، رابطه مبادله: مبادله محصولات در میان کشورها باید با اصول «رابطه مبادله» یا «نسبت مبادله» سازگار باشد و بر حسب مقدار یا ارزش محاسبه شود. نسبت مبادله یعنی نسبت ارتباط میان بهای صادرات و بهای واردات. ر.ک: فرهنگ، ۱۳۶۶: ۱۲۸۳.

«ب» از ماده ۱۶ موافقت‌نامه عمومی تعرفه و تجارت (گات) تکرار شده است. همان‌طور که دیده می‌شود، این تعریف هیچ وجه حقوقی ندارد و تعریفی کمی است (Colliard, 1990: 779).

حقوق بین‌الملل معاصر مقررات متنوعی درباره مواد اولیه/ مواد خام^۱ وضع کرده است. چنین کاری اهمیت بسیار داشته است، زیرا نوسان نرخ این مواد زیاد است و کشورهای تولیدکننده این مواد غالباً کشورهای در حال توسعه‌ای هستند که به سبب این نوسانات دچار خسران می‌شوند، به گونه‌ای که اثر هرگونه کمک بین‌المللی به آنها کلاً از میان می‌رود. برای وضع این مقررات از دو روش استفاده شده است: یکی، محدودیت صادرات یا تعیین میزان صادرات؛ و دیگری، تنظیم قیمت مواد اولیه (از طریق تأمین موجودی). در بعضی موارد، مثل مورد موافقت‌نامه کاکائو در ۱۹۷۵ از هر دو روش استفاده شده است. البته، طرح‌هایی نیز عرضه شد تا برای دادوستد مواد اولیه در محدوده آنکتاد تسهیلاتی فراهم شود، مثل «برنامه جامع برای مواد اولیه». در این برنامه یک «صندوق مشترک تأمین سرمایه در بخش ذخایر بین‌المللی» پیش‌بینی شده بود تا بازارهای دادوستد کالاها را تنظیم کند. با این حال، این برنامه با موانع زیادی روبه‌رو شد که بخش مهمی از این موانع مربوط به بی‌اعتنایی ایالات متحده آمریکا به سازوکار این برنامه بود. علاوه بر این، موافقت‌نامه مربوط به تأسیس صندوق مشترکی که قرار بود در ۱۹۸۰ شروع به کار کند، در ۱۹ ژوئن ۱۹۸۹ به اجرا درآمد. همان‌طور که دیده می‌شود، حاصل تمامی این مجاهدتها کلاً مایوس‌کننده بود، تا آنکه سرانجام در چارچوب معاهدات لومه^۲ که میان اتحادیه اروپا و دولت‌های آکپ (آفریقا، کارائیب، حوزه اقیانوس آرام) بسته شد، نتایجی نسبتاً قابل توجه به دست آمد.

کارآمد بودن این موافقت‌نامه‌ها در مقایسه با موافقت‌نامه‌های مربوط به محصولات پایه مرهون دو عامل مهم بود که خسارات ناشی از تنزل عایدات حاصل از صادرات را انعطاف‌پذیرتر می‌کرد، و همین مسأله موجب شد که بهای فرآورده‌های فاسدشدنی تثبیت شود. عامل نخست، سیستم‌های ابتکاری جامعه اقتصادی اروپا بود که اصولاً قائل به تنظیم قبلی قیمت مواد اولیه نبود. عامل دوم «سیستم جبرانی» بود که قانون طبیعی حاکم بر بازار دادوستد را همچنان دست‌نخورده باقی نگاه می‌داشت. اما، تا آنجا که به تجارت مصنوعات مربوط می‌شد، یکی از اشتغالات اساسی کشورهای در حال توسعه

۱. Raw materials/Produits de base. ر.ک: فرهنگ، ۱۳۶۶: ۱۰۳۹.

۲. به دنبال معاهدات یائونده (Yaoundé: پایتخت کامرون) که در حد خود اتحادیه‌ای میان دولت‌های اروپایی و دولت‌های دیگر به وجود آورده بود، معاهدات همکاری دیگری منعقد شد که به لحاظ مکان انعقاد به معاهدات لومه شهرت یافته است. این معاهدات به ترتیب در ۱۹۷۵ (لومه ۱)، ۱۹۷۹ (لومه ۲)، ۱۹۸۴ (لومه ۳)، و دسامبر ۱۹۸۹ (لومه ۴) به امضای دولت‌های عضو رسید. برای اطلاع از مضمون تفصیلی معاهده یائونده و همچنین معاهدات لومه، ر.ک. کلیبار، ۱۳۷۱: ۴۵۰-۴۶۱.

کنار گذاشتن قواعد کلاسیک «گات» بود که بر اصل دولت (ملت) کامله الوداد^۱ تکیه داشت. این کشورها مصمم بودند که نظام تعرفه ترجیحی را بر محصولات صادراتی خود حاکم کنند. از این رو، طرف‌های «گات ۴۷» موافقت کردند که بخش چهارمی به موافقت‌نامه اصلی اضافه کنند. به موجب این بخش افزوده شده کشورهای صنعتی از اعمال شرط تبادل^۲ در تعهداتشان با دولت‌های در حال توسعه صرف‌نظر کردند. با این همه، این مقررات به‌طور مستقیم تعهداتی الزام‌آور برای دولت‌های عضو موافقت‌نامه ایجاد نمی‌کرد؛ به این معنا که چنین الزامی فقط موکول به نتیجه‌بخش بودن مذاکرات تجاری میان طرف‌های ذی‌نفع شده بود. البته برای تحقق چنین هدفی، موافقت‌نامه‌ای در چارچوب/انکتاد در ۱۹۷۰ به امضاء رسید تا یک «سیستم عام‌الشمول ترجیحی» فاقد «شرط تبادل» یا «تبعیض» از طرف کشورهای صنعتی برای پیشبرد کار کشورهای در حال توسعه به وجود آید. این سیستم در ۱۹۷۱ به شکل جواز تخطی موقت از مدت زمان محدود به ده سال که در ماده ۱ موافقت‌نامه عمومی تعرفه و تجارت (گات) مقرر شده بود، در مجموعه مقررات همان موافقت‌نامه مقام گرفت و در آن ادغام شد. این وجه از تخطی در ۱۹۷۹ با تصمیم طرف‌های متعاقد و از طریق «وفاق عام»^۳ از حالت موقت درآمد و دائمی شد.

مذاکرات مربوط به «دور/اروگوئه» و موافقت‌نامه‌هایی که به مناسبت تأسیس سازمان جهانی تجارت منعقد شد، در قیاس با گذشته نشان از رهیافتی جدید دارد: سیستم سازمان جهانی تجارت اصولاً رژیم مضاعف از قواعد و مقررات حقوقی برای تنظیم روابط میان کشورها صنعتی از یک طرف، و کشورهای در حال توسعه از طرف دیگر، به‌وجود نیاورده است. تمامی طرف‌ها، در هر سطح از توسعه اقتصادی که قرار گرفته باشند، مکلف به رعایت تمامی مقررات این سازمان شده‌اند. این وضعیت به‌طور کلی معنادار است و نشان می‌دهد که در پشت پرده برای به راه انداختن لیبرالیسم در روابط تجاری جهانی اراده‌ای قوی وجود دارد. با این حال، این رهیافت کلی مانع از آن نبوده است که برای رعایت حال کشورهای کمتر توسعه‌یافته از مقررات کلی اندکی تخطی شود، هرچند چنین وضعی در چارچوب سازمان جهانی تجارت معنایی متفاوت با مقرراتی دارد که در چارچوب «گات ۴۷» پیش‌بینی شده بود. در سازمان جهانی تجارت تخطی از مقررات حالتی موقت دارد، به‌طوری‌که برای کشورهای در حال توسعه از لحاظ ساختاری این امکان فراهم شده است که ظرف مدت زمانی بیشتر به‌طور کامل در بازار آزاد جهانی دادوستد کنند. به همین سبب، در چنین حیطه‌ای از تنظیم روابط شمال و جنوب سخن به میان آمده

1. La clause de la nation la plus favorisée

2. reciprocity/réciprocité

3. consensus

است؛ روابطی که به‌طور کلی بر اصل «حرکت تدریجی» مبتنی است. موافقت‌نامه‌های سازمان جهانی تجارت همچنین از این امکان سخن گفته‌اند تا «رفتار ترجیحی» را با توجه به میزان رشد و توسعه دولت ذی‌نفع متعادل و موزون سازند و تا حال حاضر، اجرای این اصل ترجیحی در اردوگاه کشورهای جنوب با مشکلات زیاد مواجه بوده است، زیرا معیارهای عینی در چارچوب سازمان جهانی تجارت برای طبقه‌بندی طرف‌های متعاقد به لحاظ توسعه‌یافتگی آنها به‌وجود نیامده است. از این‌رو وفاقی عام و همه‌گیر دربارهٔ فهرست کشورهایی که در دسته کشورهای کمتر توسعه‌یافته قرار گرفته‌اند، پدیدار شده است.

دیگر اقدام جامعه بین‌المللی برای حمایت از کشورهای در حال توسعه، فراهم آوردن وسایلی برای «انتقال فناوری» است. «انتقال فناوری» از جمله لوازم ضروری نظم نو اقتصادی بین‌المللی بود که از سال‌های دههٔ شصت بدان پرداخته شد، اما نتیجه‌ای از آن عاید کشورهای در حال توسعه نشد. مسئله «انتقال فناوری» طی سالیان متمادی مبحث مورد علاقه مراجع بین‌المللی و به‌خصوص آنکتاد بود. با این حال با سپری شدن ایام معاهده‌های چندجانبه که مورد قبول همگان باشد، به تصویب دولت‌ها نرسید. انتقال فناوری در حیطه «توسعه» مسئله بسیار مهمی است که باید بدان توجه زیاد نشان داد. به‌طور کلی کشورهای در حال توسعه دانش چندان وسیعی از اشکال مختلف فناوری ندارند، و معلوم است که بدون داشتن این دانش، «توسعه» و به‌خصوص توسعهٔ صنعتی هرگز میسر نیست. به همین علت، این کشورها ناگزیر بوده‌اند با پرداخت قیمتی گزاف جواز استفاده از روش‌های فنی را خریداری کنند. به همین علت، از ۱۹۶۴ به بعد کشورهای در حال توسعه خواستار اقداماتی مؤثر در این حوزه شدند. در نتیجه، تدوین و نگارش «مجموعه قواعد رفتاری» دربارهٔ انتقال فناوری به گروهی از متخصصان و کارشناسان واگذار شد که پس از چندی توانستند متنی نسبتاً مفصل در اوایل ۱۹۸۰ تهیه و به جامعه بین‌المللی عرضه کنند (Yusef, 1984: 781ss).

در حال حاضر تجارت خدمات از طریق یکی از موافقت‌نامه‌های چندجانبه تجاری به نام «موافقت‌نامهٔ عمومی دربارهٔ تجارت خدمات» (GATS) انجام می‌گیرد. این موافقت‌نامه مشتمل بر برخی مقررات مرتبط با حمایت از کشورهای در حال توسعه است (نک. ماده ۴). موارد توسل جستن به «مجموعه قواعد رفتاری» در حقوق بین‌الملل اقتصادی نسبتاً زیاد است. این متون مشتمل‌اند بر یک سلسله از اصول راهنما یا قواعدی رفتاری که غالباً برای شماری متعدد از طرف‌ها که کارگزاران اقتصادی، چه عمومی و چه خصوصی، محسوب می‌شوند تدوین یافته است. البته این مقررات در معاهده‌ای بین‌المللی مقام نگرفته‌اند، بلکه به صورتی پراکنده در اسناد مختلف بین‌المللی درج شده‌اند، مثل «اصول راهنمای سازمان همکاری و توسعه اروپایی برای شرکت‌های چندملیتی»، و یا «مجموعه مقررات بین‌المللی مربوط به جایگزین‌های شیر مادر» که در مجمع جهانی بهداشت به تصویب رسید.

بدین ترتیب همان طور که دیده می‌شود، پذیرش قطعی مجموعه مقرراتی درباره «انتقال فناوری» با مشکلات ناشی از اختلاف نظر میان کشورهای در حال توسعه و کشورهای صنعتی مواجه بوده است. این اختلاف نظر هم به مضمون مقررات این مجموعه مربوط می‌شده و هم ماهیت حقوقی آن مقررات (Battati, 1984: 83ss; Decaux, 1985: 81ss). کشورهای در حال توسعه همواره طرفدار پذیرش این مجموعه مقررات به صورت «معاهده» بودند، اما کشورهای صنعتی، برخلاف نظر کشورهای در حال توسعه طرفدار نوعی «سند اختیاری» بودند که متضمن هیچ‌گونه ضمانت اجرایی نباشد و جایگزین مقررات حقوقی، اعم از داخلی و بین‌المللی، نشود. به هر روی، ناکام ماندن طرح این مجموعه از مقررات بیشتر ناشی از تداوم و استمرار عدم توافق دولت‌ها در این باره بود تا مجمل ماندن ماهیت این نوع مقررات.

گذشته از این قبیل مسائل و صرف نظر از شکست‌ها و ناکامی‌های طرح پرحاشیه «نظم نو اقتصادی بین‌المللی»، مسئله ساماندهی بدهی‌های کشورهای در حال توسعه به دیگر کشورها و بانک‌های خصوصی جهان موجب شد تا به نوعی فکر همبستگی برای «توسعه» پدید آید و جهانیان را بدان متوجه سازد. در آن ایام که میزان بهره بدهی‌ها آنچنان بالا رفته بود که دیگر در توانایی بدهکاران نبود که از عهده پرداخت آنها برآیند، صندوق بین‌المللی پول و بانک جهانی از ابتدای دهه هشتاد، سیاستی را پیش گرفتند که به «تعدیل ساختاری»^۱ شهرت یافت و به موجب آن ادامه کمک‌های مالی و کاهش و تمدید مهلت پرداخت بدهی‌ها مشروط به اعمال سیاستی خاص در دراز مدت در کشورهای ذی‌ربط شد تا اقتصاد ملی سالم شود یا سلامت خود را بازیابد. این شرط‌گذاری همچنین موجب شد که میان کشورهای وام‌دهنده و کشورهای وام‌گیرنده مذاکراتی به‌طور مستقیم انجام گیرد (Etienne, 1992: 65ss).

پس از اجلاس سران کشورهای بزرگ صنعتی (G7) در تورنتو در ۱۹۸۸ اقداماتی در جهت بخشش یا تمدید مهلت پرداخت بدهی‌های کشورهای بسیار فقیر و بیشتر بدهکار، تحت نظارت «باشگاه پاریس» یا همان مجمع وام‌دهندگان اصلی صورت گرفت. شماری از کشورهای غربی، از جمله فرانسه و ایالات متحده آمریکا به‌طور یکجانبه با تقسیط کلی یا جزئی بدهی‌ها موافقت کردند. ژاپن نیز پیش از اجلاس کشورهای بزرگ صنعتی (G8) در اُکیناوا (ژوئیه ۲۰۰۰) در آوریل همان سال با استقبال از این اقدام به حرکت این دسته از کشورهای غربی پیوست.

1. Structural adjustment/Ajustement structurel:

برنامه «تعدیل ساختاری» شامل وام‌های صندوق بین‌المللی پول و بانک جهانی به کشورهایی است که بحرانهای اقتصادی را تجربه کرده‌اند. این دو «نهاد» برآمده از برتون وودز کشورهای وام‌گیرنده را ملزم می‌کنند در ازای گرفتن وام‌های جدید، سیاست‌های خاصی را اعمال کنند.

در حیطه همکاری‌های چندجانبه، دو نهاد بزرگ مالی بین‌المللی، صندوق بین‌المللی پول و بانک جهانی، نیز با گذاشتن شروط محکم، برنامه‌ای برای کاهش بدهی‌های کشورهای بسیار فقیر به اجرا درآوردند، بدین صورت که در اواخر سال ۲۰۰۰ میلادی وضعیت ۲۲ دولت فقیر را بررسی کردند تا بتوانند دوسوم از بدهی‌های آنها را ظرف یک تا سه سال کاهش دهند. این نهادها پیش‌بینی کرده بودند پولی که از این طریق برای آن دولت‌ها کنار گذاشته می‌شود، باید به‌وسیله خود آنها صرف اجرای برنامه‌های بهداشتی و آموزشی عمومی شود. رعایت حقوق بشر، مبارزه با فساد مالی، حل و فصل اختلافات سیاسی با همسایگان نیز از جمله شرایطی بود که به اعتقاد کشورهای صنعتی برای «حکمرانی بایسته» ضروری می‌نمود. اما بحران مالی و اقتصادی در پاییز ۲۰۰۸ به‌شدت گریبان کشورهای در حال توسعه را گرفت و همه چیز را در هم ریخت. ورود رو به افزایش شمار زیادی از کشورهای در حال توسعه به قلمرو اقتصاد جهانی - که البته خود به‌تنهایی عامل مثبتی به‌شمار می‌آید - آنها را بیشتر و بیشتر در معرض آثار این بحران قرار داد که فقط برخی از آنها توانستند از آن خلاصی یابند. بی‌ثباتی تجاری و مالی عامل اصلی این بحران بود.

با آنکه برخی از کشورهای در حال توسعه از عواملی که کشورهای صنعتی در اختیار دارند و از این طریق قادرند سیاست‌های متناسب با بحران‌های مالی اتخاذ کنند، بی‌بهره‌اند، همواره اصرار داشته‌اند همکاری‌های متقابل خود را بسط دهند و در فرایند وضع قواعد اقتصاد جهانی مشارکت جویند. همین مسأله خود نیز بر شکست برنامه‌های «توسعه» اثر گذاشت و موجب شد که معضل بدهی‌های کشورهای فقیر یا توسعه‌نیافته همچنان پیچیده و پیچیده‌تر شود و «قدرت» بر «عدالت» غلبه کند.

۴. انحراف «توسعه» از مسیر «عدالت» و گرایش به سمت «قدرت»

حقوق بین‌الملل توسعه در نیم‌قرنی که از زمان ظهورش می‌گذرد آثار ضدونقیضی از خود به‌جا گذاشته است؛ هرچند که در شکل‌گیری و تقویت بسیاری از مفاهیم حقوق بین‌الملل سهمی اساسی داشته است؛ مفاهیمی مانند «جامعه مشترکات بین‌المللی»، «بشریت»، «نظم عمومی» و «همبستگی بین‌المللی». این مفاهیم هر یک به‌تنهایی با ارزش‌های عالی بشری سروکار دارند، قاعدتاً می‌بایست «قدرت» را در جامعه بین‌المللی به نفع «عدالت» به حرکت درآوردند و در نتیجه «عدالت توزیعی» را بر «عدالت مبادله‌ای» چیره گردانند. البته در مواردی این حرکت راه را برای تحقق چنین آرمانی هموار ساخته و در موارد دیگر آن حرکت در میانه راه و آن هم به علت ساختار خاص جامعه بین‌المللی متوقف مانده و یا مجدداً مسیرش را به طرف «قدرت» تغییر داده است.

صرف نظر از این افت‌وخیزهای مشهود، حقوق بین‌الملل توسعه اصولاً نتوانسته است که میان قواعد قابل اعمال بر دولت‌ها به لحاظ میزان رشد اقتصادی آنها قائل به تفکیک شود و یا به‌طور کلی در نظام

اقتصادی پس از جنگ جهانی دوم تغییراتی اساسی به وجود آورد. کنفرانس ملل متحد برای محیط زیست یا همان کنفرانس ریو در ۱۹۹۲، به خوبی نشان داد که معضل «توسعه» در منظر توسعه پایداری که بتواند «اعتلای توسعه» و «حراست از محیط زیست» را با یکدیگر سازش دهد، کاملاً با معضل حراست از محیط طبیعی مرتبط است. البته رویارویی شمال و جنوب در این حیطة بسیار شدید و قابل تأمل بوده است.

ترازنامه کاری که در آستانه کنفرانس ملل متحد برای توسعه پایدار یا اجلاس سران زمین (ریو+۲۰)^۱ در بهار ۲۰۱۲ منتشر شد، بسیار تأمل برانگیز بود، زیرا در بسیاری از موارد از وضعیت وخیم محیط زیست حکایت داشت و نشان می داد که ظرف مدت بیست سال که دو اجلاس را از یکدیگر جدا می ساخت، اوضاع و احوال جهان در این پهنه بد و بدتر شده است که البته همه گناهان هم متوجه کشورهای در حال توسعه نبوده است. چنانچه فقط به نیازهای خاص کشورهای در حال توسعه توجه کنیم، درمی یابیم مشکلاتی که این کشورها در دو دهه شصت و هفتاد با آن مواجه بوده اند، همچنان باقی است. با این حال، در حال حاضر آن مشکلات در سیاق اقتصادی کنونی سمت و سویی جهانی پیدا کرده و همه کشورها را به طرف جهانی شدن اقتصاد و مبادلات سوق داده است. در نتیجه به واسطه همین حرکت از ۲۰۰۸ به بعد جهان با بحران های سخت روبرو شده و اوضاع و احوال اقتصادی به طور شگفت انگیزی دگرگون شده است.

سازمان جهانی تجارت و همچنین اتحادیه اروپایی دو نهاد مهمی به شمار می آیند که فی نفسه قادرند شرایط توسعه اقتصادی کشورهای کمتر توسعه یافته را تعیین کنند. «محیط زیست و توسعه» و «توسعه و تجارت» در چنین سیاقی عوامل اصلی اند که در هر حرکت مرتبط با رشد و توسعه نمی توان وجود آنها را نادیده گرفت. البته از این نکته هم نباید غافل ماند که ناتوانی کشورهای توسعه یافته در کمک به کشورهای توسعه نیافته موجب شده است که «کار سیاه» در کشورهای توسعه یافته رواج یابد. بی گمان مسئولیت تمامی این مشکلات و مصائب بر عهده قدرت هایی است که در این باب «انسان» و شأن و منزلت وی را از یاد برده و باز با استفاده از همان معیارها و ضوابط «عدالت مبادله ای» اراده کرده اند که کشورهای در حال توسعه را یاری دهند. بی شک فساد و تباهی رهبران کشورهای در حال توسعه یا توسعه نیافته نیز در فلج ماندن همبستگی جهانی در این حیطة نیز معضلی است که نمی توان آن را نادیده گرفت.

۱. سومین کنفرانس توسعه پایدار با هدف سازش دادن اقتصاد و محیط زیست در جهت اهداف جامعه جهانی.

۵. رهیافت انسانی از مفهوم «توسعه»: حق بر «توسعه»^۱

«حق بر توسعه» حاصل فرایندی طولانی است که بر مدار رهیافتی انسانی از «توسعه» به گردش درمی آید. این رهیافت بر منابعی شکلی و مبناهایی فلسفی و حقوقی استوار است.

سیاقی که در آن اعلامیه ۱۹۸۶ ملل متحد درباره حق بر توسعه به تصویب رسید، چیزی نیست جز هدف‌های منشور ملل متحد و اعلامیه جهانی حقوق بشر. بدین ترتیب «حق بر توسعه» با ماده ۱ منشور ملل متحد مرتبط می‌شود که بنابر آن یکی از هدف‌های مهم منشور: «حصول همکاری بین‌المللی (است) که دارای جنبه‌های اقتصادی، اجتماعی، فرهنگی، یا بشردوستانه است (و) از طریق پیشبرد و تشویق احترام به حقوق بشر و آزادی‌های اساسی برای همه، بدون تمایز از حیث نژاد، جنس، زبان یا مذهب (تحقق می‌یابد)». از دیگر منابع «حق بر توسعه»، ماده ۲۸ اعلامیه جهانی حقوق بشر است که بنابر آن: «هر کس حق دارد خواستار برقراری نظامی اجتماعی و بین‌المللی باشد که در آن تحقق کلیه حقوق و آزادی‌های مقرر در این اعلامیه به‌طور کامل میسر می‌شود». همچنین دیگر منبع «حق بر توسعه» ماده ۱ میثاق‌های بین‌المللی حقوق بشر (میثاق حقوق مدنی و سیاسی و میثاق حقوق اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی) است که بنابر آن: «همه اقوام دارای حق تعیین سرنوشت هستند. به موجب این حق، اینان آزادانه وضعیت سیاسی خود را تعیین می‌کنند، و آزادانه در جهت توسعه اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی خویش گام برمی‌دارند». اعلامیه ۱۹۸۶ درباره توسعه که با رأی ۱۴۶ دولت از ۱۵۵ دولت و مخالفت فقط ایالات متحده آمریکا و رأی ممتنع ۸ دولت، در مجمع عمومی سازمان ملل متحد به تصویب رسید، ضمن تأکید بر ضرورت توزیع منصفانه منافع برخاسته از «توسعه»، «حق بر توسعه» را حق غیرقابل انتقال انسان به‌شمار آورده و «فرد انسانی» را موضوع اصلی «توسعه» قلمداد کرده است. این اعلامیه «حق بر توسعه» را در فرایندی جمعی از پیشرفت و حقوق بشر، مورد توجه قرار داده است (Colliard, 1987: 616).

«برنامه اقدام وین» که در کنفرانس جهانی حقوق بشر در ۱۹۹۳ به تصویب رسید نیز بر این امر تأکید گذارده و «حق بر توسعه» را حقی جهانی و غیرقابل انتقال دانسته که جزء لاینفک حقوق شخص انسانی است (A/CONF.157/23: Para10).

«برملا شدن عدم کفایت و کارایی کمک به توسعه و ظهور اراده بازاندهی همکاری بین‌المللی در چارچوبی کمتر سوداگرانه، بعضاً علت پدیداری حق بر توسعه و توجه به آن بوده است» (Bigira, 2018). این حق، صورت ترکیبی ایدئولوژی «توسعه» و ایدئولوژی «حقوق بشر» ملل متحد است که در مفهوم «حق بشر بر توسعه» با یکدیگر درآمیخته‌اند.

۱. ر.ک: مقدمه مقاله حاضر

«حق بر توسعه» مبنایی انسانی نیز دارد. این حق در حرکت تکاملی انسان به طرف پیشرفت و تعالی، همزاد و همراه «انسان» است. مگر نه این است که هر انسان در زندگی و حیات روزمره‌اش، در جهت شکوفایی و رفاه گام برمی‌دارد؟ علاوه بر این، «توسعه» در «مبادله» نیز سهمی اساسی دارد: «خیری» است مشترک که در ایجاد شرایط سیاسی و اجتماعی دخیل است و برای هر کس این امکان را فراهم می‌آورد که از آزادی اراده‌اش به‌صورتی استفاده کند که هم مطلوب وی باشد و هم به شأن و منزلت دیگری آسیب نرساند. «حق بر توسعه» با مفهوم رفاه و کیفیت زندگی که بتواند تمتع از تمامی حق‌های بشری را برای همه و به‌خصوص محرومان تأمین کند، مرتبط و ملازم است. بدین ترتیب «رفاه» ویژگی توسعه است و نباید به‌صورت امتیاز برای بعضی افراد درآید. «توسعه» باید حقی قلمداد شود که برای هر کس حیاتی و ضروری است. بنابراین باید دید که «توسعه» چگونه نیازهای اساسی «فرد» را تأمین می‌کند و چگونه در میان «جمع» مردمان سازمان‌یافته‌ای که به‌صورت «دولت» درآمد‌اند، اعمال می‌شود. *آمارتیا کومار سن*^۱ برندهٔ جایزهٔ نوبل اقتصاد در ۱۹۹۸ گفته است که «توسعه» فرایندی است که به‌واسطهٔ آن آزادی‌های واقعی افراد انسانی افزایش می‌یابد و با دنبال کردن آزادی‌های سیاسی، اجتماعی و اقتصادی است که می‌توان به جامعه‌ای دست یافت که در آن هر فرد می‌تواند عامل صورت‌بندی و تحقق ارزش‌های مورد قبول آن جامعه باشد. بنابراین هر فرد انسانی باید بتواند این ارزش‌ها را تعریف کند. «توسعه» آزادی هر کس را در دنبال کردن این ارزش‌ها، به‌صورت فردی یا جمعی، تقویت می‌کند و با آن همراه و همگام می‌شود (Grosjean, 2000). البته چنین رهیافتی بسیار بدیع و نوظهور است. در این رهیافت، «توسعه» تعقیب وجهی خاص از «سعادت ملی خام» (Grosjean, 2000) نیست، بلکه امکانی است که هر کس به دلالت آزادی‌های فردی و جمعی، در دنبال کردن سعادت چندبعدی خود دارد. «سعادت» قابل تعریف نیست، اما آزادی فردی یا جمعی در دنبال کردن سعادت معنایی واضح دارد. با در نظر گرفتن «آزادی» است که می‌توان میزان توسعه‌یافتگی را سنجید. از آزادی‌های بیان، مشارکت سیاسی در گفت‌وگوهای عمومی گرفته تا آزادی‌های اقتصادی و آزادی‌های اجتماعی، همه و همه در شکوفایی انسان دخیل‌اند. بنابراین در نهایت می‌توان به این نتیجه رسید که «حق بر توسعه»، حق اساسی بشر است.

مطالعه و بررسی قطعنامه‌های پرشمار مجمع عمومی سازمان ملل متحد دربارهٔ «توسعه» از ۱۹۸۷ به بعد به‌خوبی نشان می‌دهد که جامعهٔ بین‌المللی به‌صورتی خستگی‌ناپذیر در جست‌وجوی مضمون واقعی این «حق» است. در ۲۰۱۱ کمیتهٔ حقوق اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی بر وجود پیوندی نزدیک و تکمیلی میان

میثاق و اعلامیه ۱۹۸۶ اصرار ورزید و بر این نکته تأکید کرد که حین نظارت بر اجرای حق‌های مندرج در میثاق، همزمان، میزان تحقق کامل عناصر مرتبط با «حق بر توسعه» را نیز رصد خواهد کرد. از ۱۹۸۶ به این طرف، سازمان ملل متحد بسیار کوشیده است که با تصویب قطعنامه‌های متعدد حد و حدود مفهوم «حق بر توسعه» را معین بدارد. با این همه، به نظر نمی‌رسد که توانسته باشد به نتیجه‌ای برسد که مورد قبول همهٔ بازیگران بین‌المللی در این پهنه باشد. علت می‌تواند آن باشد که جامعهٔ بین‌المللی علاوه بر دولت‌ها و سازمان‌های بین‌المللی دولتی، بازیگران دیگری نیز دارد که در این حوزه به آنها چندان توجهی نشده است، مثل سازمان‌های بین‌المللی غیردولتی یا شرکت‌های چندملیتی. توجه به تمرکز شماری از قطعنامه‌های مجمع عمومی در این حیطه بر ذی‌نفعان خاص، مثل اقلیت‌ها، بومیان یا زنان نیز حکایت از آن دارد که در چارچوب ملل متحد، مفهوم «حق بر توسعه» همچنان به صورت مفهومی مبهم و غامض باقی مانده است که برای روشن شدن آن باید به تحقیقی دقیق دست زد.

منابع

۱. فارسی

الف) کتاب

۱. فلسفی، هدایت‌الله (۱۳۹۹). *سیر عقل در منظومهٔ حقوق بین‌الملل اصول اساسی روش‌شناسی حقوق بین‌الملل*. چ دوم، تهران: فرهنگ نشر نو.
۲. فلسفی، هدایت‌الله (۱۳۹۸). *حقوق بین‌الملل معاهدات*. چ ششم، تهران: فرهنگ نشر نو.
۳. فرهنگ، منوچهر (۱۳۶۶). *فرهنگ علوم اقتصادی*. چ پنجم، تهران: آزاده.
۴. کلود آلبر، کلییار (۱۳۷۱). *سازمان‌های بین‌المللی*. ترجمهٔ هدایت‌الله فلسفی، تهران: فاخته.

۲. انگلیسی

A) Books

1. Brownlie, I. (1980). *Principles of public International Law*. Oxford University Press, 3rd edition.
2. Grant, John P., Anthony parry, Arthur D. Watts (1986). *Encyclopedia Dictionary of International Law*. New York, London, Rome, Oceana Publication, Inc.
3. Summers, J. (2006). *Peoples and International Law*. Nijhoff.
4. Tomouschat, . ed (1993). *Modern Law of Self-Determination*. Nijhoff.

B) Articles

5. Bartelson, J. (2006). The concept of Sovereignty Revisited. *EJIL*. 17, 463-474

6. Brownlie, I. (1979). Legal Status of Natural Resources in International Law. *RCADI*, 1979/1 162, 245-318
7. Kirgis, F. L. (1994). The Degrees of Self-Determination in the United Nations Era. *AJIL*, 88 (2),304-310
8. Raustiala, K. (2003). Rethinking the Sovereignty Debate in International Economic Law. *Journal of International Law (Jl. Of Il. Eco. L.841)*, 6(4), 841-878
9. Schachter, O. (1991). Is There a Right to Overthrow an Illegitimate Regime?. *Mélanges Virally*. 423-430

C) Documents

1. A/RES / 1515(XV) (1960)
2. A/RES /3201(S-VI) (1974)
3. A/RES/ 3281 (XXIX)(1974)
4. A/RES/1514(XV) (1960)
5. A/RES/1803(XVII)(1961)
6. A/Res/2626(XXV)
7. A/RES/3202 ((S-VI)(1974)
8. A/RES/60/1. (2005)
9. *Convention on Climate Change and Convention on Biologicaldiversity 1992*
10. *Havana Charter ; Final act of the United Nations Conference on Trade and Employment*
11. RES/217A, 1948
12. RES/41/128 1986
13. *The General Agreement on Trade in Services (GATS)1995*
14. The International Covenant on Civil and Political Rights (ICCPR)
15. The International Covenant on Economic, Social and Cultural Rights (ICESCR)
16. *The Montreal Protocol on Substances that Deplete the Ozon Layer, 1987*
17. *United Nation Convention against Corruption-UNTC,2003*
18. *United Nations Charter*

D) Reports

19. Word Bank Report (WRD). *on Attackig Poverty*, Sep.2000.

A) Livres

1. Bedjaoui, M. (1979). *Pour un nouvel ordre économique international*, Paris, UNESCO.
2. Behrendt, Christian, Frédéric Bouhon (2020). *Introduction à la théorie générale de l'État*, Cooooooooooale aaauuuuééde drodd d 'nn vvrssééde Lggg Larcier.
3. Colliard, Claud-Albert (1990). *Institutions des relations internationales*, Neuvième édition, Dalloz.
4. Dupuy, Pierre-Marie, Yenn Kerbrat (2018). *Droit international public*, Dalloz, 14e. édition.

5. Flory, M. (1977). *Droit international du développement*, Paris, Collection Thémis, Droit, PUF.
6. Salmon, Jean (2001). *Dictionnaire de droit international public*, Bruylant, Bruxelles.

B) Articles

7. Abline, .. (2003). *RGDIP*, tom 107. 2. 349-375
8. Battati, M. (1984). Réflexions sur la portée du Code international de conduite pour le transfert de technologies. *Mélanges Colliard*, Paris, Pedone. 83-104
9. Colliard, C.A. (1987). "L'impact de la Déclaration sur le droit au développement. *AFDI*, 33. 614-628
10. Decaux, E. (1985). La forme obligatoire des codes de bonne conduite. *Annuaire français de droit international*. 29 81-95
11. Dupuy, R-J. (1980). Conclusion, in "Le droit au développement au plan international. in R-J. Dupuy (dir), Sijhoff et Noordhoff. «Conclusion»
12. Feuer, G. (1978). La théorie de la souveraineté sur la ressources naturelles dans les résolutions des Nations Unies. *Colloques d'Alger, Droit international et développement*, OPU, Alger. 99-131
13. Flory, M. (1984). Le droit international est-il européen ?. in R-J. Dupuy, *The future of International Law in a Multi cultural World*, workshop, 17-19 November 1983, The Hague, Martinus Nijhoff Publisher. 261-284
14. Guy Feuer (1975/1). Réflexions sur la Charte des droits et devoirs économiques des États. *RGDIP*. 273-320
15. Kolb, R. (2006). Du domaine réservé-Réflexion sur la théorie de la compétence nationale. *RGDIP*. 3. 597-629
16. Saint-Etienne, Ch. "Le développement durable de l'Afrique", in *Commerce et développement à l'horizon 2000*. pp.65-73
17. Verhoeven, J. (1978/3). "L'ordre juridique international... *RGDIP*, 749-774
18. Virally, M. (1965). vers un droit international de développement. *AFDI*. vol.XI, pp. 3-12.
19. Virally, M. (1983/5). Panorama du droit international contemporain. *RCADI*, tom183, 9-382.
20. Yusuf, A. A. (1984/3). L'impact de la Déclaration sur le droit au développement : bilan et perspectives. *RGDIP*. 781-824

C) Documents

21. *Déclaration et Programme d'action de Vienne*, 25 juin 1993, A/CONF. 157/23

D) Websites

22. Segihobe Bigira, J-P. "Le droit au développement dans le contexte de la mondialisation, Ambiguïté obsolescence et contradictions", 2018, www.dhdi.free.fr/recherches/gouvernance/articles/segihobemondialisation.htm
23. Grosjean, P. (2004). La mondialisation sur le développement. *Revue Quart Monde*. Online since 1st juin 2001, URL: <https://www.revue-quartmonde.org/2253>